پروژهء تحصیلات عالی

واژه نامه

برای

طراحی کورس (سمستر) هماهنگ برای دانشگاه ها

مواد مطالعه برای شرکت کنندگان این برنامهء تربیوی

تاریخ: ۱۳۸۷ / ۸ / ۱۲

واژه نامهء برنامهء تربیوی «طراحی کورس (سمستر) همآهنگ برای دانشگاه ها»

English – انگلیسی	Dari – دری
	آ
Active Learning, n. 1) anything that involves students in doing things and thinking about the things they are doing 2) learning environments that allow "students to talk and listen, read, write, and reflect as they approach course content through problem-solving exercises, informal small groups, simulations, case studies, role playing, and other activities -- all of which require students to apply what they are learning"	**آموزش فعال**، (اسم) ۱. هر آنچه شاگردان را در انجام دادن چیزی و تفکر در مورد آن وادار میسازد، آموزش فعال گفته میشود. ۲. محیط های آموزشی که به شاگردان موقع میدهد حرف بزنند، گوش کنند، بخوانند، بنویسند و بیاندیشند، طوریکه از طریق تمرین حل مشکلات، گروپ های کوچک غیررسمی، شبیه سازیها، بررسی های موردی، فعالیت هایی تمثیلی و سایر فعالیت ها را انجام دهند که هر کدام از شاگردان می خواهد تا آنچه را که آموخته اند، عملاً به کار برند.
Learning-centered, adj. 1) Describes any teaching/learning matter that makes student learning it main goal. *A **learning-centered** curriculum decides what students need to learn and learn how to do first.*	**آموزش– محور– صفت** تشریح موضاعات تدریسی و آموزشی که شاگردان را وادار به آموختن هدف اساسی آن مینماید. *نصاب آموزش– محوری تصمیم میگیرد که شاگردان به آموختن چه چیز ضرورت دارند تا آنرا بیاموزند– و نیز این که چه چیز را باید اول انجام بدهند.*
Reflective Dialogue, n. 1) Reflection means to think deeply; reflective dialogue means thinking deeply about your own learning.	**آموزش دقیق–اسم** ۱. تفکر عمیق به این معنا است که آدمی بصورت ژرف و همه جانبه و فراگیر بیاندیشد. آموزش دقیق عبارت از فکر کردن عمیق در بارهء آموزش خودتان میباشد.

English – انگلیسی	Dari – دری
Significant learning, n. 1) Learning that is critical to an overall learning goal, lasts a long time, and that can be applied to many different situations.	**آموزش معتبر–اسم** ۱.آموزش یست که برای تمام اهداف آموزشی حیاتی و مهم بوده، مدت زیاد دوام می کند و در حالات مختلف قابل استفاده است.
	ا
Human Dimension, n. 1) Part of a concept structure that deals with how these concepts and ideas affect people. *The **human dimensions** of significant learning stay with a student long after the course and can be applied to a variety of situations.*	**ابعاد انسانی–اسم** ۱.بخشی از مفهوم سازی بوده و با اینکه این مفاهیم و مفکوره ها چطور بالای انسان ها تاثیر گذار است، سر و کار دارد. *ابعاد انسانی آموزش باکیفیت تا مدت ها بعد از کورس در یک شاگرد باقی مانده و در حالات گوناگون استعمال شده میتواند.*
Primary data, n. 1) Information that is obtained directly from first-hand sources by means of surveys, observation or experimentation. Contrast: secondary data is published data that was collected in the past or other parties.	**اطلاعات ابتدائی –اسم** ۱.معلوماتی که مستقیماً ازمنابع دست اول از طریق بازدید ها، مشاهدات و تجارب بدست میآید. متضاد: معلومات ثانوی عبارت از معلومات یا ارقام چاپ شده بوده که در گذشته جمع شده و یا از سائر ارگان ها بدست آمده باشد.
Assess, v. (n: assessment) 1) To judge or decide the amount, value, quality or importance of something: *Teachers must **assess** their students level of learning.* *A multiple-choice test is one kind of **assessment**.* Syn: evaluate	**ارزیابی –اسم (ارزیابی کردن: فعل)** ۱. در مورد ارزش، کمیت، کیفیت و یا لزوم چیزی قضاوت کردن یا تصمیم گرفتن: معلمان باید سویهء آموزش شاگردان شان را ارزیابی کنند. امتحان چهارجوابه نوعی از ارزیابی است.

English – انگلیسی	Dari – دری
Auditive assessment, n. 1) Assessments that measure what students have learned up to the point of the assessment. For example, a mid-term or final examination is usually categorized as an auditive assessment. (see also ‘backward-looking assessment’) Note: this specific term not in wide use.	**ارزیابی تجسسی (تفتیشی)، (اسم)** ۱. ارزیابی هایی اند که میسنجند شاگردان تا زمان ارزیابی چه آموخته اند. مثلاً، یک امتحان نیمه سمستر یا امتحان نهایی معمولاً در جمع ارزیابی تجسسی (تفتیشی) قرار می گیرد. (همچنان "ارزیابی عقب نگر" را ببینید) یادداشت: این اصطلاح خاص بصورت وسیع کاربرد ندارد.
Backward-looking assessment, n. 1) An assessment that is constructed to determine whether students ‘‘got’’ the material they studied. (see also, ‘auditive assessment’)	**ارزیابی عقب نگر، (اسم)** ۱. ارزیابی یست مشخص می سازد، آیا شاگرد موادی را که مطالعه نموده است، "فراگرفته است" یا خیر. (همچنان ارزیابی تجسسی (تفتیشی) را ببینید)
Communication, n. (v: communicate) **1)** The exchange of thoughts, messages, or information, as by speech, signals, writing, or behavior. *A teacher must have good **communication** with his/her students.* *A teacher must have good **communication** skills.*	**ارتباط (اسم) (فعل: گفتگو کردن)** ۱. تبادل افکار، پیامها، یا اطلاعات به شکل گفتاری، علامتی، نوشتاری یا سلوک را گویند. *معلم باید با شاگردانش ارتباط خوب داشته باشد.* *یک معلم باید مهارت های خوب تأمین ارتباط با دیگران را بداند.*
Forward-looking assessment, n. 1) Testing situations that guide and improve student learning, not just measure it. These assessments are constructed to determine whether students are ready for some future activity, after the current period of learning is over.	**ارزیابی جلو نگر–اسم** ۱.امتحان حالاتی که نه تنها آموزش شاگردان را اندازه میکند، بلکه آنرا تقویه و رهنمائی میکند. این ارزیابی جهت دانستن اینکه آیا شاگردان برای انجام فعالیت های آینده، پس از ختم دورهء آموزشی در حال جریان، آماده هستند یا خیر، ساخته شده اند.

English – انگلیسی	Dari – دری
Self-assessment, n. 1) A judgment, sometimes for official purposes, which you make about your own abilities, principles, decisions or performance. *In a **self-assessment,** sometimes we can judge ourselves harder than someone else would judge us.*	**ارزیابی خودی – اسم** ۱. قضاوتیکه بعضاً شما در مورد خود به مقاصد رسمی مینمایید، که راجع به توانائی های خود , اصول، تصامیم و یا کارکرد های خود انجام میدهید. *بعضی اوقات در **ارزیابی خودی** ما خود را نظر به افراد دیگر بهتر و جدیتر قضاوت کرده میتوانیم.*
Portfolio, n. 1) A collection of products, assessments and other measures that is used to make a judgment about a person's achievements. *A student **portfolio** can contain the student's work for one course or many courses.*	**اسناد–اسم:** ۱. مجموعه ای از تولیدات، ارزیابی ها و سایر اندازه گیری هایی است که بر اساس آن، در مورد دست آورد های یک شخص میتوانیم قضاوت کنیم. *اسناد شاگرد مشتمل بر کار های وی در یک و یا چندین دورهء آموزشی (کورس) میباشد.*
Faculty development, n. 1) System and methods by which faculty improve their knowledge and skills in order to become better teachers as well as to become more valuable to the university. ***Faculty development** is an important part of improving the quality of the university.*	**انکشاف استادان –اسم** ۱.عبارت از سیستم ها و میتود های است که توسط آن استادان میتوانند مهارتها و دانش خود را ارتقا داده معلمان خوبتر شوند؛ همچنان ارزش بیشتر را در پوهنتون ها برای خود کسب کنند. *انکشاف استادان یک بخش مهم ارتقای کیفیت پوهنتون ها میباشد.*
Corrective, adj. (v: correct) 1) Intended to improve a situation *The teacher took **corrective** action so that his/her lectures would become more interesting*	**اصلاحی –صفت (اصلاح کردن)** ۱. هدف آن اصلاح یک حالت میباشد. *معلم اقدامات **اصلاحی** را پیش گرفت تا لکچرش زیادتر دلچسپ شود.*
Learning Goals, n. 1) The general educational aims of the program, course or learning activity – the broad outcomes that are expected. In	**اهداف آموزشی – اسم** ۱.هدف تعلیمی عمومی یک پروگرام، کورس و یا یک

English – انگلیسی	Dari – دری
articulating learning goals, faculty are answering the question – what will our students learn? Goals can focus on content, skills, or attitudes.	فعالیت آموزشی را گویند– در واقع نتایج عمده ای که از تطبیق برنامه توقع می رود. در یکجا کردن اهداف آموزشی استادان به سوالات جواب میدهند – شاگردان چه خواهد آموختند؟ تعیین هدف می تواند روی محتوی، مهارت و یا روش تمرکز داشته باشد.
	ب
Apathetic, adj. 1) Lacking interest or energy; unwilling to take action especially over a matter of importance. *Young people today are so **apathetic** about politics.* Syn: indifferent, unconcerned	**بی علاقه، (صفت)** ۱. فاقد دلچسپی و انرژی؛ بی میل در عمل کردن– به ویژه در موارد مهم را گویند. *امروز جوانان در سیاست بی **علاقه** اند.* مترادف: بی تفاوت، بی میل
Debate, n., v. 1) Serious discussion of a subject in which many people take part 2) To discuss a subject in a formal way, often to reach a decision. 3) A formal discussion where there are two or more opposing points of view. *The teacher had 2 students **debate** the issue of women's education.*	***بحث –اسم– (بحث کردن) فعل*** ۱. گفتگوی جدی روی یک موضوعی که درآن بسیاری از افراد اشتراک کرده اند. ۲.روی یک موضوع به طریق رسمی صحبت کردن، معمولا جهت رسیدن به یک نتیجه؛ ۳.صحبت رسمی در جائی که دو و یا زیاد تر از دو نظر مخالف وجود داشته باشد. *معلم دو شاکرد را وادار به **مباحثه** روی موضوع تعلیم و تربیهء زن ها نمود.*
	ت
Case study, n. 1) A careful study of some social unit (as a corporation or division within a corporation) that attempts to determine what factors led to its success or failure *The teacher assigned a **case study** to his/her students to examine the teaching practices of*	**تحقیق موردی (خاص) (اسم)** ۱. مطالعهء دقیق یک واحد اجتماعی (به عنوان یک گروه یا بخشی از آن گروه) که میکوشد تشخیص دهد کدام عوامل باعث پیروزی یا شکست آن شده است.

English – انگلیسی	Dari – دری
a specific school.	*معلم یک پژوهش موردی (خاص) را به شاگردانش وظیفه داد تا کارهای تدریسی یک مکتب به ویژه را بررسی کنند.*
Instruction, n. 1) To teach someone how to do something. *The course gives you basic **instruction** in how to write a syllabus.*	**تدریس یا آموزش–اسم** ۱. آموختن یک شخص برای انجام کاری؛ *کورس شما رادر مورد این که درسنامه (مفردات درسی) خود را بنویسید، آموزش اساسی می دهد.*
Critical thinking, n., adj. 1) Thinking in the pursuit of relevant and reliable knowledge about the world. Reasonable, reflective, responsible, and skillful thinking that is focused on deciding what to believe or do. She/he had to use **critical thinking** skills to decide how much to believe the information that the internet source provided.	**تفکر انتقادی–اسم–صفت** تفکر انتقادی عبارت است از اندیشیدن در جهت دنبال نمودن دانش مؤثق و مرتبط در مورد جهان. تعریف دیگری برای تفکر انتقادی اینست که: تفکر انتقادی عبارت است از اندیشیدن معقول، عمیق، مسؤلانه و ماهرانه که در تصمیم گیری اینکه به چه باید باور داشت و به چه نه، متركز می باشد. او باید درمورد اینکه چقدر بالای معلومات تهیه شده در انترنت باور کند باید از مهارت **تفکر انتقادی** استفاده میکرد.
Creative thinking, n. 1) Specific thought processes which improve the ability to be creative. 2) Being in an optimal state of mind for generating new ideas. 3) To think deliberately in ways that improves the likelihood of new thoughts occurring. *The teacher showed a lot of **creative thinking** in setting up the groupwork activity.*	**تفکر خلاق–اسم** ۱.پروسه های موثر افکار که توانائی ما را بمنظور خلاق بودن و شدن، افزایش میدهد. ۲.قرار داشتن در یک حالت مطلوب فکری جهت تولید افکار جدید؛ ۳.تعمق (تفکر عمیق و همه جانبه) بشکلی که راه برا برای ایجاد افکار نو برای ما باز بکند. *معلم با براه انداختن فعالیت ها در گروپ های کاری*

English – انگلیسی	Dari – دری
	افکار خلاق زیادی را نشان داد.
Reflective thinking, n. 1) to think carefully, especially about possibilities and opinions, especially about your own ideas, motivations, fears, etc.	**تفکر دقیق (انتقادی) –اسم** ۱. با دقت فکر کردن، بخصوص در مورد احتمالات و نظریات، بویژه راجع به نظریات شخصی خود، انگیزه ها، ترس ها و غیره
Replicate, v. 1) To make or do something again in exactly the same way. *Researchers tried many times to **replicate** the original experiment.*	**تکرار کردن– فعل** ۱. ساختن و یا انجام دادن یک چیز برای بار دیگر عیناً مانند اولی. *محققین چندین بار کوشش کردند تا تجربه اصلی را تکرار نمایند.*
Empathic, adj. (n: empathy) 1) 'the ability to understand and share the feelings of another' (as in 'both authors have the skill to make you feel empathy with their heroines'), Contrast: sympathy means 'feelings of pity and sorrow for someone else's misfortune' (as in 'they had great sympathy for the flood victims'). *A good teacher must have **empathy** for learners.*	**تلقینی، وابسته به انتقال فکر–صفت(تلقین، همدلی– اسم)** ۱.توانایی که توسط آن احساسات شخص دیگر را درک کرده و شریک میسازیم (مثلاً "هر دو نویسنده دارای این مهارت اند تا شما را وادار به همدلی با ممثل های خود بسازند") برخلاف همدردی به معنی نشان دادن همدردی و غم با کسی میباشد که اتفاق بدی برایش رخ داده باشد (مثلاً آنها با قربانیان سیلاب همدردی شدید نشان دادند) است. *یک معلم خوب باید با شاگردان **همدلی** داشته باشد.*
خ	
Conclusion, n. (v: conclude) 1) The final part of something *The **conclusion** of the training session put together everyone's ideas into a few statements.* 2) The opinion you have after considering all	**خلاصه، سخن آخر، نتیجهء نهایی (اسم) (فعل: خلاصه کردن)** ۱. قسمت نهایی چیزی؛

English – انگلیسی	Dari – دری
the information about something. *The teacher reached the **conclusion** that the student would pass the course.*	*طی جلسهء نتیجه گیری نهایی برنامهء آموزشی،* *نظریات همه را در چند جمله توحید نموده، ارائه نمود.* ۲. عقیده ای که شما پس از ملاحظهء کلیه اطلاعات، در پیرامون چیزی خواهید داشت. *معلم به این نتیجه نهایی دست یافت که شاگرد در* *دورهء آموزشی خود کامیاب خواهد شد.*
	د
Incorporate v. 1) To take in or include as part of a whole. Some examples. *The model **incorporates** some advanced features.* Syn: include, contain, build in.	**داخل کردن، شامل کردن، مدغم کردن–فعل** ۱.داخل کردن و یا شامل کردن جزئی در یک کل. بعضی از مثال ها. *این مودل بعضی از خصوصیات پیشرفته را در خود* *جمع کرده است.* *کلمات مشابه: در بر گرفتن، مشتمل بودن و ساختن*
Foundational knowledge, n. 1) Key information (facts, terms, concepts, principles) that learners must understand and remember.	**دانش بنیادی–اسم** ۱.معلومات کلیدیی که شاگردان باید آنهارا فهمیده و بیاد داشته باشند (واقعیت ها، اصطلاحات، مفاهیم، مبانی نظری مسائل)
Department, n. 1) A part of an organization such as a school, business or government which deals with a particular area of study or work *She works for the **Department** of Education.*	**دیپارتمنت , اداره , حوزه –اسم** ۱.یک بخشی از یک سازمان مثل مکتب , تجارت و یاحکومت که مسؤلیت برخورد با یک ساحه خاص از بخش تدریسی ویا کاری را دارد *اودر وزارت تعلیم و تربیه کار میکند.*
	ذ
Attitude, n. 1) A feeling or opinion about something or someone, or a way of behaving that is caused by this	**ذهنیت، طرزتلقی (اسم)** ۱. احساس یا عقیده در مورد چیزی یا کسی– همچنان

English – انگلیسی	Dari – دری
*He has a very bad **attitude** to/towards work.* *He seems to have undergone a change in/of **attitude** recently, and has become much more co-operative.* Syn: outlook, position	نحوهء سلوکی که ناشی از این طرزتلقی و ذهنیت باشد. *وی در مورد کار **ذهنیت** بسیار بد دارد.* *وی بسیار همکار و مددگار شده است، چنان به نظر میرسد که اخیراً در **ذهنیتش** تغییر واقع شده است.* مترادف: چشم انداز، موقف.
	ر
Self-directing, adj. 1) Directed or guided by oneself, especially as an independent agent. *In **self-directed** study, you make your own decisions about how you learn best and what you need to know.*	**رهنمائی خودی– خود آگاهی – صفت** ۱.رهنمائی و یا هدایت بوسیلهء خود، بویژه به عنوان یک فرد مستقل. *در مطالعات خودآگاهانه (**رهنمائی خودی**) در مورد اینکه چطور خوبتر میآموزید و به آموختن چه چیز ضرورت دارید شما خود تصمیم میگیرید.*
Online, adj., n. 1) Available on or carried out via the Internet, in or into operation or existence. *She/he found the information she/he needed **online.***	**رویِ خطی (آنلاین)– صفت, اسم** ۱.موجود و یا انجام از طریق انترنت، حین عملیات و یا موجودیت. *او معلوماتی را که ضرورت داشت از طریق آنلاین یا انترنت دریافت نمود.*
Strategy, n. 1) A detailed plan for achieving success in situations such as war, politics, business, industry or sport, or the skill of planning for such situations. *The teacher used a **strategy** of positive feedback to make her students more motivated.*	**راهبرد یا استراتیژی–اسم** ۱.یک پلان تفصیلی برای بدست آوردن موفقیت در حالاتی چون جنگ، سیاست، تجارت، تولیدات و یا سپورت؛ و یا مهارت پلان سازی در همچو موارد؛ *معلم از **استراتیژی** مثتب استفاده نمود تا شاگردان خود را متحرک سازد.*
Guidelines, n. 1) Information intended to advise people on how something should be done or what something should be	**رهنمودها–اسم** ۱. معلوماتیکه مقصد آن ها مشوره دهی به مردم بوده

English – انگلیسی	Dari – دری
*The teacher has issued **guidelines** on how the assignment should be completed.*	اینکه چطور یک چیز باید انجام شود و یا یک چیز چگونه باید باشد؛ *معلم **رهنمود ها** در زمینهء طرز انجام وظایف تصدیق کرده است.*
Content-centered approach, n. 1) Content-centered approach, sometimes called the "List of Topics" approach, is a way in which the teacher works up a list of important topics, often using the table of contents from one or more textbooks, and decides how much time to give to each topic and how many tests will be given.	**روش محتوا– محوری (اسم)** ۱.*روش محتوا– محوری* که بعضاً بنام روش "لست موضوعات" یاد میشود به گونه ایست که معلم معمولا با استفاده از فهرست موضوعات (مطالب) یک یا چند کتاب درسی یک لستی از موضوعات مهم را انتخاب میکند و تصمیم میگیرد که چقدر وقت برای هر موضوع داده شود و چه تعداد امتحان در جریان آن از شاگردان اخذ گردد.
	ز
Context, n. (v: contextualize) 1) The situation within which something exists or happens, and that can help explain it *Within the **context** of Afghanistan, paper certificates are very valuable.*	**زمینه، مفهوم، قرینه–اسم (قرینه، متن سازی– فعل)** ۱.حالتی که در آن یک چیزی وجود داشته و یا اتفاق می افتد و ما را کمک میکند تا آنرا تشریح کنیم. گواهینامه های (کتبی) در *زمینهء* افغانستان بسیار مهم تلقی میشوند.
	س
Lecture, n. (v: lecture) An educational talk to an audience, especially one of students in a university.	**سخنرانی (لکچر)– اسم (سخنرانی کردن دادن– فعل)** ۱.حرف های تعلیمی و تربیوی برای یک شنونده، بخصوص به یک شاگرد در پوهنتون.
	ش
Approach, n. (v: approach) 1) A way of considering something: *Since our research so far has not produced any answers to this problem, we need to adopt*	**شیوه، (اسم) (فعل: نزدیک شدن)** ۱. نحوهء رسیده گی– یا ملاحظه– به چیزی:

English – انگلیسی	Dari – دری
*a different **approach** to it.* Syn: methodology, method, scheme	*ازینکه مطالعات ما تا حال جوابی به مشکل نیافته است، بنابرین نیاز داریم تا شیوهء دیگری را جستجو کنیم.* مترادف: روش شناسی، روش، طرح
Simulation, n. 1) To do or make something which looks real but is not real. *A role-play is a type of **simulation** where people act like they think they would in a certain situation.*	**شبیه سازی–اسم** ۱.ساختن و یا انجام یک چیز که واقعی معلوم شود، اما واقعی نباشد. *انجام فعالیت تمثیلی یک نوعی از شبیه سازی است، هنگامیکه افراد قسمی در یک حالت خود را قرار میدهند که گویی واقعی باشد.*
	ط
Design, n., v. 1) the way in which something is planned and made *The course **design** included many learning goals.* *She/her **designed** a stimulating activity.*	**طرح –اسم– طراحی کردن –فعل** ۱.طریقی که درآن یک چیزی پلان و یا ساخته میشود. *طرح کورس بسیاری از اهداف آموزشی را احتوا میکند.* *او یک فعالیت محرک را طرح کرد.*
Criteria, n. 1) A standard by which you judge, decide about or deal with something: 2) A description of a measurement that you can apply standards to. *The teacher decided to use the **criteria** of cooperation to measure students' success in groupwork.*	**طرزالعمل ها–اسم** ۱.معیاری که بر مبنای آن شما قضاوت میکنید، راجع به چیزی تصمیم و یا با آن بر خورد میکنید. ۲.تبیین راه و روش اندازه گیری که شما از آن طریق می توانید معیار هایی خود را عملی سازید؛ *معلم تصمیم به استفاده از **طرزالعمل** همکاری گرفت تا موفقیت شاگردان را در کار گروپی اندازه گیری کند.*
Outline, n., v. A general plan showing essential features but no detail. *A syllabus presents an **outline** for a course.*	**طرح (پلان کلی)–اسم– (طرح کردن) فعل** یک پلان کلی یا عمومی که ویژگی ها و نکات اساسی

English – انگلیسی	Dari – دری
	را بطول کلی نشان داده- جزئیات آنرا. *یک برنامهء درسی (مفردات) پلان کلی (عمومی) یک دورهء آموزشی (کورس) را بیان میکند.*
	ع
Situational factor, n. 1) Factors that are part of the environment (that come with the university, the subject, the students or the teacher themselves) and are usually out of a teachers control.	**عوامل وضعیتی–اسم** ۱.عواملی که مربوط محیط میشوند (پوهنتون، , مضمون، شاگردان و یا خود مربیان) و معمولاً خارج از کنترول معلمان می باشند.
	غ
Passive, adj. 1) not acting to influence or change a situation; 2) allowing other people to be in control:, 3) non-participative, uninvolved, accepting or allowing what happens or what others do, without active response or resistance. *Listening to a lecture is considered to be a **passive** way of learning, because the student just has to listen.*	**غیر فعال–صفت** ۱.برای تاثیر گذاشتن ویا تغییر یک حالت عمل نکردن؛ ۲.گذاشتن افراد دیگر تا کنترول را در دست داشته باشند. ۳. عدم اشتراک، عدم مداخله، قبول کردن یا گذاشتن اینکه چه میشود و یا دیگران چه میکنند، بدون کدام جواب فعال (واکنش عملی) و یا مقاومت. *گوش دادن به یک لکچر طریق غیر فعال آموزش پنداشته میشود زیرا شاگردان مجبور اند تا فقد گوش بدهند.*
Vicarious, adj. 1) Experienced as a result of watching, listening to or reading about the activities of other people, rather than by doing the activities yourself *They get a **vicarious** thrill from watching motor racing.*	**غیرمستقیم، باواسطه – صفت** ۱. حصول تجربه از طریق دیدن، گوش دادن و یا مطالعهء انجام فعالیت های اشخاص دیگر- تا اینکه خود در انجام فعالیت سهیم و دخیل باشیم. *از دیدن مسابقه موتر رانی در آنها بطور غیرمستقیم لرزه پییدا شد.*

English – انگلیسی	Dari – دری
	ف
Dynamic, adj. 1) Having a lot of ideas and enthusiasm; energetic and forceful 2) Combination of ideas/concepts that work together well. *A teacher must arrange his/her activities so that they are **dynamic.***	**فعال، پویا، محرک– صفت** ۱.داشتن شوق و مفکوره های زیاد، با انرژی و توانمندی ۲.یکجا کردن مفکوره ها و مفاهیم که با هم بخوبی کار میکنند. *معلم باید فعالیت های خود را تنظیم کند تا آنها محرک و پویا باشند.*
Constraint, n. (v: constrain) 1) Something, which controls what you do by keeping you within particular, limits 2) unnatural behavior which is sometimes the result of forcing yourself to act in a particular way:	**فشار، محدودیت(اسم)، محدود–فشار وارد کردن(فعل)** ۱.آنچه فعالیت های شما را با قرار دادن تان در یک محدودیت معینی کنترول میکند. ۲. برخورد غیرطبیعی که اکثراً معلول فشار وارده بر خویشتن در اتخاذ رفتار معینی می باشد.
Assumptions, n. (v: assume) 1) Something that you accept as true without question or proof. *A teacher cannot **assume** that students understand concepts.* *A teacher can make the **assumption** that some students will be better than others.*	**فرضیات، تصورات (اسم) (فعل:فرض کردن)** ۱. چیزی که آنرا بدون سوال یا ثبوت به عنوان حقیقت می پذیرید. *یک معلم نمیتواند فرض کند که شاگردان مفاهیم را درک میکنند.* *یک معلم میتواند بپندارد که بعضی از شاگردان بهتر از دیگران خواهند بود.*
	ک
Instill v. 1) To introduce gradually, infuse; insert slowly in small amounts, or to establish gradually but firmly in someone's mind *The father **instilled** the virtue of hard work in his children.*	**کم کم یا تدریجاً فهماندن–فعل** ۱.معرفی کردن تدریجی، ریختن، به مقدار بسیار کم داخل کردن، فهماندن تدریجی اما بصورت دوامدار در ذهن یک شخص.

English – انگلیسی	Dari – دری
	پدر فضیلتِ کار درست را به اطفال تدریجاً فهماند.
Holistic, adj. 1) Dealing with or treating the whole of something or someone and not just a part *My doctor takes a **holistic** approach to disease.* *Ecological problems usually require **holistic** solutions.*	کل نگری–صفت ۱. برخورد با تمام اشیا، اشخاص نه فقد با یکی. *داکتر من یک روش **کلی نگری** را برای مرض اختیار کرد.* *مشکلات محیطی معمولاً نیازمند به راه های کلی می باشند.*
Application, n. (v: apply) 1) A way in which something can be used for a particular purpose *The design has many **applications.*** *The **application** of this research in the treatment of cancer.*	**کاربرد، مورد استفاده (اسم) (فعل: بکار بردن)** ۱. طریقی که یک شی برای یک مقصد خاص به کار میرود. *این طرح چندین **کاربرد** دارد.* *کاربرد نتایج این تحقیقات مربوط به تداوی سرطان می شود.*
	م
Convergent, adj. (v: converge; n: convergence) 1) If lines, roads or paths converge, they move towards the same point where they join or meet 2) If ideas and opinions converge, they gradually become similar. *As they talked, they saw that their ideas **converged.*** *In a conclusion of a training session, the trainer should try to reach a **convergence** of interests/opinions/ideas.* Ant: divergent.	*متقارب، نزدیک به هم (اسم)* ۱. اگر خطوط، جاده ها و یا راها با هم تقارب کنند آنها به عین طرف از جائیکه باهم یکجا شده اند ادامه میآبند. ۲.اگر نظریات باهم تقرب کنند و یا نزدیک شوند، تدریجاً آنها با هم شبیه میشوند. *درجریان گفت و شنود، آنها دیدند که مفکوره هایشان با هم نزدیک است.* *کوشش کنید تا به تقارب منافع، نظریات و مفکوره ها برسید.* *کلمهء متضاد: اختلاف یا تباعد.*

English – انگلیسی	Dari – دری
Motivation, n. (v: motivate) 1) A reason or reasons for doing something, desire to do something; enthusiasm. 2) Factors within a human being or animal that arouse, direct goal-oriented behavior. *His/her **motivation** for taking this course to become a better teacher.*	**محرکه– اسم (تحریک کردن– فعل)** ۱. دلیل یا دلایلی برای انجام امری، آرزوی انجام کاری، اشتیاق، انگیزه. ۲. فکتورهای ذاتی یک انسان که بر انگیخته میشوند؛ رفتار هدف گرائی بی واسطه. *تحرک خود او برای تعقیب این کورس تا یک معلم خوب باشد مهم است.*
Standard, n. 1) A level of quality, for example, poor – fair – good – excellent. *To get an "A" grade in a course, a student's work must meet very high **standards.***	**معیار –اسم** ۱. سطح کیفیت، بطور مثال ضعیف– مناسب– خوب– عالی؛ *بخاطر اینکه نمرهء عالی در یک کورس اخذ شود کار شاگردان باید در یک **معیار** عالی قرار داشته باشد.*
Subject matter, n. 1) The things that are being talked or written about or used as the subject of a piece of art, etc. *The program's **subject matter** was quite unsuitable for children.*	**موضوع اصلی– اسم** ۱.چیز هایی که راجع به آنها حرف میزنیم یا نوشته میکنیم و یا هم به حیث موضوع یک بخشی از هنر استفاده میشود. *موضوع اصلی برنامه برای اطفال کاملاً نامناسب بود.*
Divergent, adj. To follow a different direction, or to be or become different *They hold widely **divergent** opinions on controversial issues.* Ant. Convergent.	**مبتاعد، متباین–صفت** رفتن به راه متفاوت، متفاوت بودن و یا شدن؛ *آنها حین بحث روی نکات مختلف، **اخلاف نظر داشتند– یا به بی راهه می رفتند (از موضوع خارج می شدند).*** متضاد: متقارب

English – انگلیسی	Dari – دری
	ن
Role-play, n. 1) To act out a situation to understand it better; participants take on the characteristics of people in the target situation, recreating the situation as closely as possible. *The students did a classroom **role-play** so that they could understand why positive feedback from a teacher is important for students.*	**نقش بازی (فعالیت تمثیلی)– اسم** ۱. بازی در– تمثیل– حالتی که به درک آن حالت، بشکل بهتر آن کمک می کند– اشتراک کنندگان نقش افراد را در بستر آن وضعیت (حالت) طوری اتخاذ نموده، تمثیل می کنند که وضعیت مزبور و مطلوب حتی الامکان شبیه به واقعیت باشد. *شاگردان در صنف درسی **فعالیت تمثیلی** را انجام دادند تا اهمیت نتیجه گیری مثبت معلم از شاگردان را بدانند.*
Perspective, n. 1) A view or prospect, a particular way of regarding something, *Her/his **perspective** on the problem was that she/he should find out more information before suggesting a solution.*	**نظرگاه، دیدگاه، چشم انداز–اسم** ۱. یک نظر و یا دیدگاه؛ یک طرز دید و نگرش خاصی نسبت به چیزی؛ *دیدگاه او در مورد مشکل این بود که او میخواست قبل از ارایهء راه حلی، باید معلومات بیشتری حاصل کند.*
Feedback, n. 1) A process of sharing observations, concerns and suggestions with the other person with an intention of improving his/her performance as an individual. *The teacher gave his/her student positive **feedback** on hi/her .*	**نتیجه گیری–اسم** ۱. روند تشریک نتایج مشاهدات، علایق و پیشنهادات با شخص دیگر که هدف از بهبود بخشیدن کیفیت طرز انجام کار فردی خود میباشد. *معلم از فعالیت شاگرد خود نتیجه گیری مثبت کرده، برای وی ارایه داشت.*
	و
Trait, n. 1) A set of characteristics that are used to analyze a larger whole. *The **traits** of a good written essay were reflected in the grading criteria.* 2) A particular characteristic that can produce a particular type of behavior	**ویژگی، خصوصیات– اسم** ۱.دسته ای از خصوصیات که بخاطر تحلیل یک کلِ بزرگ بکار می رود؛ *ویژگی های یک مقاله خوب نوشته شده در طرزالعمل*

English – انگلیسی	Dari – دری
*His sense of humor is one of his better **traits**. Arrogance is a very unattractive personality/character **trait**.* Syn: characteristic, attribute, quality	*درجه بندی منعکس یافته اند.* ۲. یک حالت خاصی که موجب بوجود آمدن یک نوع رفتار ویژه میشود؛ *طبعیت شوخی او یکی از ویژگی های خوب او است* *خود خواهی یکی از ویژگی های شخصیت فضول است.* *مترادف: کیفیت، خاصیت، رویه*
Interaction, n. (v: interact) Interaction is a kind of action that occurs as two or more objects have an effect upon one another. The idea of a two-way effect is essential in the concept of interaction. *The **interaction** between teachers and student has been widely researched.*	**واکنش–عمل متقابل–اسم (واکنش داشتن–فعل)** عمل متقابل (واکنش) یک نوع عمل است که در نتیجه تاثیرات یک شی یا شخص بالای دیگری بوجود میآید. نظریهء تاثیرگذاری و تأثیرپذیر متقابل در مفهوم واکنش نقش بسزای دارد. ***عمل متقابل** میان شاگرد و معلمان به پیمانهء وسیع انجام یافت.*
هـ	
Goal, n. 1) A goal or objective consists of a projected state of affairs which a person or a system plans or intends to achieve or bring about, a personal or organizational desired end-point in some sort of assumed development. A desire or an intention becomes a goal if and only if one activates an action for achieving it	**هدف–اسم** ۱.هدف عبارت از اظهارات طرح شده ای اموری میباشد که یک شخص یا نظامی، پلان یا قصد دارد که آنها را بدست و یا نزدیک بیآورد. نقطه نهائی فرضی مربوط به یک پروسهء انکشافی مطلوب و مطبوع که یک شخص و یا یک سازمان آن را می خواهد حاصل کند. یک خواسته و یا قصد فقد زمانی به هدف تبدیل میگردد که یک شخص بخاطر بدست آوردن آن از خود فعالیت نشان دهد.

English – انگلیسی	Dari – دری
Integration, n. (v: integrate) 1) A process of combining or accumulating, merging, joining; unification into a whole. *If all the parts of method work together well, then they are well* ***integrated.***	**هماهنگ–اسم (یکی ساختن، وفق دادن، وحدت بخشیدن–فعل)** ۱.یک پروسهء یکجا ساختن و یا جمع کردن، مدغم کردن، یکجا کردن و متحد کردن در یک کل واحد. *اگر تمام بخش های میتود باهم خوب کار میدهند پس آنها بخوبی* ***هماهنگ ساخته*** *شده اند.*